

بررسی حکم زکات در ملک متزلزل

سیف‌اله احدی^۱، محمد تقی فخلعی^۲، محمدحسن حائری^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۵/۱۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۳/۳۰)

چکیده

در فقه امامیه برای وجوب زکات بر یک فرد در یک مال زکوی، شرایط متعددی شمرده شده است، برخی از آن شرایط به خود مکلف و برخی دیگر به مال برمی‌گردد؛ در خصوص مال، در ملکیت فرد بودن، شرط است، اما در برخی موارد مالکیت فرد متزلزل بوده و با تحقق عواملی از بین می‌رود؛ مانند مالکیت زوجه بر مهر قبل از دخول یا مالکیت مشتری بر مبیع در زمان خیار بایع. فقها بدون تبیین دقیق مفهوم متزلزل ملکیت و بررسی مدخلیت آن در حکم مسأله؛ تنها به بحث زکات در برخی از مصادیق ملک متزلزل پرداخته‌اند. از تتبع در ادله و عبارات فقها و تحلیل آنها می‌توان نتیجه گرفت که ملک متزلزل مفهومی غیر از عدم تمامیت ملک و عدم تمکن از تصرف بوده، و از حیث دخالت داشتن در حکم مسأله لازم است در هریک از مصادیق آن، حصول ملکیت و تمکن از تصرف مورد تحلیل قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: تمامیت ملک، تمکن از تصرف، زکات، ملک متزلزل

۱. دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد؛ (نویسنده مسئول)

Email: ahadi.seifollah1251@yahoo.com

Email: fakhlai@um.ac.ir

۲. استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد؛

Email: haeri-m@um.ac.ir

۳. استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد؛

مقدمه و طرح مسأله

افزون بر اعتبار شرایط عامه (بلوغ، عقل و حریت) در فردی که زکات بر او واجب می شود، ملکیت نیز معتبر است؛ به طوری که بر هیچ فردی در غیر ملک او زکات واجب نمی شود [۲۰، ج ۱۵، ص ۷۶؛ ۴۶، ج ۲، صص ۲۶۳-۲۶۴ و ۲۷۹] ادله‌ی اعتبار ملکیت عبارت است از:

- آیه‌ی شریفه‌ی «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» (توبه: ۱۰۳) که بر موضوع زکات بودن اموال و مأمور نبودن غیر مالک دلالت دارد. [۱۵، ج ۲۳، ص ۲۹؛ ۱۶، ج ۱، ص ۱۴۶]

- روایات مستفیضه‌ای؛ مانند مکاتبه‌ی علی بن مهزیار که در آن آمده است: «لَا تَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ إِلَّا فِي مَالِهِ». [۱۰، ج ۹، ص ۱۰۴؛ ۳۵، ج ۳، ص ۵۲۱] و صحیح‌هی کنانی از امام صادق (ع) که در آن آمده است: «إِنَّمَا الزَّكَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمَالِ» [۳۵، ج ۳، ص ۵۲۱].

- اجماع محصل و منقول. [۲، ج ۱، ص ۶۹؛ ۶، ص ۱۱۲؛ ۱۱، ج ۱، ص ۴۷؛ ۲۰، ج ۱۵، ص ۳۵؛ ۲۷، ج ۸، ص ۵۰؛ ۳۱، ج ۲، ص ۳۰۲؛ ۳۶، ج ۲، ص ۴۹۰؛ ۳۹، ج ۲، ص ۴۲۳؛ ۴۵، ج ۱۳، ص ۴۴].

- اصل؛ یعنی عدم ثبوت زکات در غیر ملک، مطابق اصل است؛ چراکه ادله‌ی وجوب زکات بر ثبوت آن در غیر ملک دلالتی ندارد، و این ادله از این جهت عمومیتی نداشته تا نیاز به تخصیص با اجماع و غیر آن وجود داشته باشد [۴۴، ج ۹، ص ۲۷].

پس از تبیین معتبر بودن ملکیت فرد در وجوب زکات، بحثی که مطرح می‌شود این است که در برخی موارد مالکیت فرد استقرار نیافته و به صورت متزلزل است؛ مانند مالکیت زوجه بر مهر قبل از تحقق عوامل استقرار، مالکیت «من علیه الخيار» در زمان اختیار، مالکیت عامل نسبت به سهم خود به صرف حصول آن و پیش از تبدیل سود به پول نقد و تقسیم آن بین خود و مالک، و مالکیت متهب در هبه‌ی جایز؛ آیا در این گونه موارد نیز ادله‌ی زکات شامل آن مال می‌شود؟ به عبارتی بحث در این است که اگر فردی مالک ملکی بوده و تمام شرایط معتبر در وجوب زکات را دارا باشد؛ جز این که مالکیت او بر مالش بنا بر عللی متزلزل باشد، آیا در فرض مذکور نیز زکات بر او واجب می‌شود، یا این که تزلزل ملکیت مانع وجوب آن است؟

برای دست‌یافتن به پاسخ لازم است ابتدا مفهوم ملکیت متزلزل بررسی شود؛ آن‌گاه مدخلیت آن در حکم مسأله مورد تحقیق قرار گیرد.

عبارات فقها در مسأله

تتبع در عبارات فقها نشان می‌دهد که برخی، افزون بر اعتبار نصاب، تام بودن ملکیت [۱۷، ص ۲۷۸؛ ۱۹، ج ۱، ص ۳۵۹؛ ۲۸، ج ۱، ص ۳۳۰؛ ۳۰، ج ۵، ص ۱۸؛ ۳۷، ج ۱، ص ۱۲۹] و برخی دیگر، تمکن از تصرف مالک [۳، ج ۱، ص ۴۲۹؛ ۴، ص ۱۲۱، ۵، ص ۱۱۸؛ ۲۱، ج ۵، ص ۱۹؛ ۳۴، ج ۱، ص ۱۹۰] و برخی نیز هر دو (تام بودن و تمکن) را در وجوب زکات لازم دانسته‌اند [۳۷، ج ۱، ص ۱۲۹].

از سوی دیگر هیچ یک از عناوین تمامیت ملکیت، تمکن از تصرف مالک و تزلزل ملکیت، در نصوص به کار نرفته است؛ از این رو برای تبیین مانعیت یا عدم مانعیت تزلزل ملکیت در حکم مسأله، لازم است با تتبع در عبارات فقها، معنای تام بودن ملکیت، تمکن از تصرف مالک، ارتباط آن دو با تزلزل ملکیت و مدخلیت هر یک از این عناوین در حکم مسأله به طور کامل مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد.

جهت اول: رابطه‌ی مفاهیم تمامیت ملک، تمکن از تصرف مالک و تزلزل ملکیت

در خصوص رابطه‌ی میان سه مفهوم ذکر شده، تعابیر مختلفی بکار رفته است؛ این تعابیر عبارتند از:

۱- تساوی تمامیت ملک و تمکن از تصرف

محقق حلی برای وجوب زکات، ملک و تمکن از تصرف را شرط دانسته [۳۶، ج ۲، ص ۴۹۰] و قید تمامیت ملک را ذکر نکرده است؛ لذا برخی از فقها از عبارت او چنین استفاده کرده‌اند که مراد او از تمامیت ملک، تمکن از تصرف مالک است [۳۹، ج ۲، ص ۴۲۳؛ ۴۲، ص ۵، ص ۲۶].

و برخی از فقها به صراحت بیان داشته‌اند که مراد از غیر تام و ناقص بودن ملکیت، منع از تصرف مالک است؛ لذا موانع را سه چیز دانسته‌اند:

یک: موانع شرعی، مثل: وقف و منذور صدقه بودن مال.

دو: موانع قهری، مثل مغضوب و مسروق بودن مال.

سه: غایب بودن، مثل مال موروثی قبل از رسیدن به دست وارث و یا وکیل او، یا مال گم شده و یا مال دفن شده‌ای که محل آن نامعلوم باشد [۱۷، ص ۲۷۸-۲۷۹].

در حالی که برخی از فقها، منع تصرف مالک را تنها یکی از اسباب نقص ملکیت دانسته و افزون بر آن، تسلط غیر بر مال و عدم قرار ملک را نیز از اسباب نقص ملک قرار داده‌اند [۲۸، ج ۱، ص ۳۳۰-۳۳۱؛ ۳۰، ج ۵، ص ۱۸؛ ۳۱، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۷].

تأمل در عبارات این دو فقیه نامدار نشان می‌دهد که اختلاف آنها تنها در تعبیر بوده؛ لذا مواردی که علامه در غیر عنوان «منع تصرف» ذکر نموده، مانند؛ در رهن بودن مال، شهید اول در عنوان منع تصرف آورده است. و عبارت شهید مختصر و رساتر می‌باشد.

۲- تساوی تمامیت ملک و عدم تزلزل آن

برخی از فقها احتمال داده‌اند که مراد از تمامیت ملک، تمامیت سبب مقتضی ملک باشد؛ لذا مراد فقها را عدم تزلزل ملکیت دانسته‌اند [۱۶، ج ۱، ص ۱۴۷؛ ۳۹، ج ۲، ص ۴۲۳؛ ۴۲، ج ۵، ص ۲۶]؛ مانند غنیمت قبل از تقسیم آن، که قطعاً در این هنگام بدون مالک نبوده و مالک آن غانمین بوده، اما ملکیتشان ناقص است [۹، ج ۱۰، ص ۳۶].

۳- اعم بودن عدم تزلزل ملک نسبت به تمامیت آن

برخی دیگر از فقها آورده‌اند: این که افزون بر شرط بودن اصل ملک، تمامیت ملک نیز شرط قرار داده شده، برای خارج کردن ملک متزلزلی است که در مقابل ملک مستقر است؛ نه این که با قید تمامیت، ملک متزلزلی که برای ناقل حق رجوع است (غیر لازم) - مانند؛ مبیع در زمان خیار یا مال هبه شده پس از قبض - خارج شود. و تمامیت ملک به معنای تمکن از تصرف و تمام بودن اسباب ملک نیز نیست. و ادعای این که تزلزل به معنایی که بیان شد از افزودن قید «تمکن از تصرف» بی‌نیاز می‌کند، مسلم و بدیهی است، اما ذکر خاص بعد از عام؛ در صورتی که دو قید از حیث مفهوم با یکدیگر مغایر باشند، در مقام بیان شرایط؛ بلکه در مقام تعریف نیز چندان محکم و استوار نمی‌باشد [۶، ص ۱۱۳-۱۱۴].

۴- اعم بودن تمامیت ملک نسبت به عدم تزلزل آن

برخی از فقها، عدم تمامیت را اعم از تزلزل و غیر آن که موجب نقص در ملکیت شود، قرار داده‌اند، بدین معنا که مالک از جهت ضعف ملکیت و قصور در آن، متمکن از جمیع تصرفات نیست؛ نه از جهت عوارض خارجی مثل غصب و غیبت؛ لذا مواردی مانند: آنچه که صدقه دادن عین آن نذر شده، وقف بر بطون و غنیمت قبل از تقسیم را به عنوان نمونه بیان کرده‌اند [۴۴، ج ۹، ص ۲۹].

تحلیل و بررسی

چنان‌که ملاحظه شد عبارات فقها در بیان رابطه‌ی مفاهیم تزلزل ملکیت، تمامیت ملک و تمکن از تصرف مالک، بسیار متفاوت بوده و معنای واضحی را بر نمی‌تابد؛ از این رو برای تبیین رابطه‌ی مفاهیم سه‌گانه ذکر شده لازم است بحث را تحت سه عنوان کلی مورد مذاقه قرار دهیم:

۱- تمامیت ملک و رابطه‌ی آن با تمکن از تصرف و تزلزل ملکیت

از تأمل در ادله و عبارات فقها آنچه به نظر می‌رسد این است که مفهوم تمامیت ملک، نظر به اسباب ملکیت دارد؛ یعنی وقتی که اسباب حصول ملکیت به طور کامل وجود داشته باشد، می‌گوییم ملکیت تام است. به تعبیر برخی از فقها [۴۵، ج ۱۳، ص ۴۵] «مراد از تمامیت، عدم نقص ملک از حیث ملک (من حیث هو) است؛ چراکه گاهی ملکیت طلق نبوده و این عدم طلق بودن، از جهت عارض شدن سبب خارجی نیست؛ بلکه گاهی به جهت قصور آن چیزی است که مقتضی افاده‌ی سلطنت تامه‌ای است که از آن ملکیت مطلق انتزاع می‌شود؛ چنان‌که در وقف خاص و عام این‌گونه است و گاهی به جهت تعلق حق غیر می‌باشد؛ چنان‌که در رهن این‌گونه است»؛ بنابراین تمامیت ملک، عبارت اخرای ملکیت بوده و معتبر دانستن آن، افزون بر ملکیت، فاقد معنای محصل می‌باشد؛ لذا فقیه نامدار امامیه؛ محقق حلی، پس از معتبر دانستن ملکیت و افزودن قید تمامیت ملک در وجوب زکات، آورده‌اند: اگر فردی (از مال زکوی) به اندازه‌ی نصاب به شخصی هبه کند، سپری شدن سال قمری پس از قبض معتبر است، و در مورد موصی به نیز سپری شدن سال قمری پس از فوت موصی و قبول موصی‌له شرط است. [۳۷، ج ۱، ص ۱۲۹] این در حالی است که ایشان [۳۷، ج ۲، ص ۱۷۹] قبض را شرط صحت هبه^۱، و قبول موصی‌له را شرط حصول ملکیت می‌دانند؛ نه شرط لزوم [۳۷، ج ۱، ص ۱۸۹] افزون بر آن، ایشان در سایر کتب خود، تمامیت ملک را در شمار شروط وجوب زکات ذکر نکرده است [۳۶، ج ۲، ص ۴۹۰؛ ۳۸، ج ۱، ص ۵۳] این مطلب بیانگر آن است که تمامیت ملکیت، غیر از حصول ملکیت نبوده؛ از این رو اعتراض فقها بر محقق حلی [۳۹، ج ۲، ص ۴۲۳؛ ۴۲، ج ۵، ص ۲۶]، مبنی بر عدم صحت افزودن تمامیت ملک به شروط وجوب زکات، وارد نیست.

۱. مشهور فقها قبض را در هبه شرط صحت می‌دانند [۱۹، ج ۶، ص ۱۷؛ ۲۰؛ ج ۲۸، ص ۱۶۶؛ ۲۵، ج ۲۲، ص ۱۴۰؛ ۲۸، ج ۲، ص ۴۰۶؛ ۴۰، ج ۹، ص ۱۴۸].

شیخ انصاری نیز هر چند تمامیت ملک را به معنای تمامیت اسباب آن نمی دانند، اما تأمل در تفریعات ایشان بر قید تمامیت ملک به روشنی بیانگر معادل هم بودن این دو مفهوم است، ایشان پس از شرط دانستن «تمامیت ملک در وجوب زکات»، افزوده‌اند: بنابراین در ملک متزلزل زکات واجب نیست؛ لذا در بیع فضولی از هنگام اجازة، در موصی به پس از قبول، و در مال هبه شده پس از قبض، سپری شدن سال قمری لحاظ می‌شود؛ گرچه قائل به کاشفیت این موارد باشیم [۶، ص ۱۱۲].

هم‌چنین تفسیر عدم تمامیت ملک به «ممنوع از تصرف بودن مالک» که در عبارات برخی از فقها آمده است [۱۷، ص ۲۷۸؛ ۲۵، ج ۱۱، ص ۴۸؛ ۲۸، ج ۱، ص ۳۳۰]، خالی از مسامحه نیست؛ چراکه در برخی موارد با وجود تمامیت ملک، مالک ممنوع از تصرف است، مانند عدم تمکن مشتری از تصرفات منافی خیار بایع - در صورتی که خیار تنها برای بایع و یا برای هر دو باشد - [۳۹، ج ۲، ص ۴۲۳] و نیز در مال غصب شده، سرقت شده و مانند آنها، قید تمامیت ملک از قید تمکن از تصرف کفایت نمی‌کند [۹، ج ۱۰، ص ۳۶؛ ۲۰، ج ۱۵، ص ۳۶].

از طرفی دیگر، تمامیت ملک، همان عدم تزلزل ملکیت نیست؛ چراکه در برخی موارد، مانند بیع خیاری که صاحب خیار بایع باشد، مالکیت مشتری کامل است، اما به جهت خیار داشتن بایع، ملکیت مشتری متزلزل می‌باشد؛ لذا فقها [۳۲، ج ۱، ص ۳۴۸؛ ۳۷، ج ۱، ص ۱۲۹] در فرض مذکور در صورت کامل بودن شرایط وجوب زکات، مشتری را به پرداخت زکات ملزم کرده‌اند؛ و لو بایع بعد از گذشت یک سال معامله را فسخ کند؛ هر چند در برخی موارد، تزلزل ملکیت به عدم تمامیت ملک اسناد داده شده است؛ چنان‌که برخی از فقها در بحث عدم استقرار ملک به عنوان یکی از اسباب نقص ملکیت افزوده‌اند؛ بنابراین در مال هبه شده، سپری شدن سال پس از قبول و قبض لحاظ می‌شود؛ چراکه قبل از آن ملکیت تمام نشده است. و در موصی به نیز سپری شدن سال بعد از وفات و قبول ملاک است؛ چون که پس از آن ملکیت تمام شده است. و نیز در قرض، سپری شدن سال از هنگام قبض معتبر است؛ چراکه ملکیت با قبض حاصل می‌شود [۲۸، ج ۱، ص ۳۳۲، ۳۱، ج ۲، ص ۳۰۶] و شیخ انصاری افزوده است که در بیع فضولی نیز قبل از ملحق شدن اجازة‌ی مالک، زکات به مبیع تعلق نمی‌گیرد [۶، ص ۱۱۳].

چنان‌که ملاحظه می‌شود عبارت علامه و شیخ انصاری ظهور دارد در این‌که گاهی عدم استقرار ملکیت، به جهت عدم تمامیت ملک است. افزون بر آن، مشهور فقها؛ از جمله علامه،

قبول و قبض را در هبه شرط حصول ملکیت قرار داده، و پس از قبض نیز در برخی موارد رجوع و اهب را جایز می‌دانند [۱۶، ج ۱، ص ۱۴۸؛ ۸، ج ۲۲، ص ۳۲۶؛ ۲۸، ج ۲، ص ۴۰۸]. بنا بر آنچه گفته شد می‌توان همراه با برخی از فقها به این نتیجه رسید که تمامیت ملک عبارت است از این که شارع بر طبق تملیک مالک، آن را اعتبار بخشد؛ چراکه ملکیت از امور واقعی^۱ نیست؛ تا عرف عقلائی از آن متسبب شود؛ به گونه‌ای که نظر عرف و شرع طریق به آن باشد و عقد و مانند آن، آلت و سببی برای ایجاد آن و امضای شارع تصویب نظر عرف و عدم آن تخطئه‌ی نظر عرف شود؛ بلکه ملکیت امر اعتباری بوده؛ خواه معتبر آن عرف باشد؛ خواه شرع، و هنگام اعتبار بخشیدن، افزون بر مصحح اعتبار نیاز به شیء دیگر ندارد. حال گاهی اعتبار شارع با اعتبار عرف مطابقت دارد و گاهی مطابقت ندارد؛ به طوری که مصحح از نظر عرف، شرعاً مصحح نمی‌باشد؛ بنابراین اعتبار عقلائی ملکیت یک معنا دارد، و اعتبار تمامیت آن؛ -یعنی دارای شرائطی باشد که اعتبار شارع مصحح آن باشد- معنای دیگری دارد. و مراد از تمامیت ملک همین معنای دوم است؛ یعنی واجد شرایطی باشد که شارع در اعتبار ملکیت معتبر دانسته است؛ پس هرگاه دارای چنین شرایطی نباشد از نظر عرف عقلائی ملکیت وجود دارد، اما غیر تام است [۱۱، ج ۱، ص ۴۹-۵۰].

۲- مفهوم تمکن از تصرف و رابطه‌ی آن با تزلزل ملکیت

متبادر از عبارت «تمکن از تصرف»، نبود مانع تصرف پس از حصول و تمامیت ملکیت است؛^۲ بنابراین تمکن از تصرف پس از تمامیت ملک است و نمی‌توان این دو را معادل هم تلقی کرد و مشعر بودن عبارت محقق حلی در کتاب معتبر بر این تعادل و تساوی پذیرفته نیست. برخی از فقها آورده‌اند: مراد از تمکن از تصرف - بنا بر اجماع و روایات - این است که صاحب مال عقلاً و شرعاً از تصرف در آن به صورت تسلیم و دفع به دیگری، متمکن

۱. در مباحث اسلامی بحث ملکیت را از ملکیت خداوند بر جهان و ... مطرح می‌کنند. بعد از آن به جهت خلیفه بودن انسان، بحث ملکیت نیز از شئون جانشین مطرح می‌شود.
 ۲. بیان این نکته ضروری است؛ مفهوم تمکن از تصرف در مال، غیر از طلق بودن آن مال است؛ زیرا طلق بودن مال که در شروط عوضین معتبر دانسته شده، در نظر فقها به معنای عدم تعلق حق غیر به آن است. [۷، ج ۴، ص ۲۹؛ ۱۳، ج ۳، ص ۱۱۷؛ ۴۳، ج ۱، ص ۲۴۲] و این معنا، قدرت بر تسلیم مال را دربر نمی‌گیرد؛ در حالی که در تمکن از تصرف، افزون بر عدم تعلق حق غیر، مالک بایستی قدرت بر تسلیم نیز داشته باشد.

باشد؛ به گونه‌ای که بعد از سپری شدن سال، شأنیت تکلیف به دادن بخشی از آن مال به مستحقان را داشته باشد. تمکن از تصرف در تمام سال قمری، علت تامه برای وجوب زکات است و از آنجا که تمکن معتبر در هنگام وجوب زکات عبارت است از قدرت بر تسلیم و دادن آن به فقیر، بایستی قائل شد تمکنی که در تمام طول سال معتبر است همین معناست [۶، ص ۱۱۶].

برخی از فقها بر این معنا ایراد گرفته و آورده‌اند: مراد اصحاب از تمکن از تصرف در اجتماعاتشان، احتراز جستن از مالی است که خارج از تحت سلطنت و اختیار مالک است؛ هم‌چنین مستفاد از روایات دال بر اعتبار تمکن از تصرف در وجوب زکات؛^۱ مانند صحیحی فضیل از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) که در آن آمده است: «هر مالی که در مدت یک‌سال، نزد مالک و تحت تصرف او نبوده، چیزی بر مالک واجب نبوده، اما اگر در این مدت تحت اختیار او بوده باشد، زکات بر او واجب می‌شود» [۱۰، ج ۹، ص ۱۱۶]، معتبر بودن استیلا مالک و تحت ید او باقی ماندن مال است؛ نه این‌که شرایط زکات منحصر به آن باشد؛ لذا میان روایات دال بر اعتبار تمکن از تصرف و روایات دال بر اعتبار سایر شروط؛ مانند رسیدن به حد نصاب، منافاتی وجود ندارد.

بر فرض که ظهور ادله بر سبب تام بودن تمکن از تصرف برای وجوب زکات را بپذیریم، دلیلی بر اعتبار تمکن به معنای ذکر شده وجود ندارد؛ زیرا گاهی جواز دفع و تسلیم مسبب از واجب بودن زکات بر مالک می‌باشد؛ مثل این‌که مالک نذر کند یا سوگند خورد بر این‌که مقدار نصاب را از ملکش از روی اختیار تا سپری شدن سال خارج نکند یا پدر مالک امر به چنین کاری کند، در این صورت اگر زکات به مالش تعلق گیرد، نهی ناشی از این عناوین عارضی مرتفع می‌گردد؛ زیرا وفای به نذر یا سوگند یا امر پدر تنها در صورتی واجب است که با حکم شرعی مخالف و با حق واجب مزاحم نباشد؛ بنابراین هیچ‌یک از این عناوین صلاحیت تخصیص ادله‌ی وجوب زکات را ندارند؛ پس تمکن از دفع و تسلیم قبل از تعلق وجوب، شرط تحقق آن نیست. و گاهی مالک در حال تعلق وجوب، از دفع مال عقلاً و شرعاً ممنوع بوده، اما مانع تعلق زکات نیست. حاصل سخن این‌که تمکن از دفع و تسلیم در حال تعلق وجوب، شرط نیست؛ چه رسد به این‌که چنین تمکنی در تمام طول سال معتبر باشد.

شایسته است گفته شود: مستفاد از اخبار، این است که مال در تمام طول سال تحت

۱. روایات مورد استناد، در بحث اشتراط تمکن از تصرف مطرح خواهد شد.

ید و تصرف مالک باشد؛ پس صرف وصول مال به مالک و بقای آن نزد او به واسطه‌ی زور زورگو؛ بدون این که او از حیث بقا و اتلاف بر آن استیلا داشته باشد، کافی نیست. اما این که تصرف به صورت ابقا و اتلاف برای مالک شرعاً جایز باشد، از ادله‌ی زکات بدست می‌آید؛ زیرا این ادله بیانگر این است که زکات به ملک طلق تعلق دارد که مالک آن حق تصرف و تسلط بر دفع آن به فقیر یا صرف آن در سایر مقاصد را دارد و این امر نسبت به زمان تعلق وجوب واضح است. اما این که مال در تمام طول سال واجد این شرایط باشد، با استفاده از این ادله به انضمام تسالم فقها است بر این که آنچه شرط تعلق زکات بوده، استمرار آن در تمام سال ملاک است، اما تمامی این‌ها پس از اصل انصراف و قدر متیقن در مقام بحث است و آن این که ادله‌ی زکات انصراف دارد از مالی که مالک آن حق تصرف در آن و خارج نمودن از ملکش به صورت هبه یا بیع و مانند آن را ندارد؛ خواه این قصور سلطنت ذاتی باشد؛ چنان که در مال موقوفی این گونه است؛ خواه قصور سلطنت به واسطه‌ی تعلق حق غیر باشد؛ چنان که در رهن این گونه است؛ بنابراین تمکن از تصرف عبارت است از: مالی که متعلق زکات قرار گرفته، حقیقتاً و حکماً تحت ید مالک باشد؛ یعنی بر آن استیلا داشته باشد؛ به گونه‌ای که ابقای اختیاری آن در طول سال تحت ید او باشد و از تصرف در آن و خارج کردن آن از ملک خود شرعاً ممنوع نباشد که این ممنوعیت گاهی به جهت نقص ذاتی در ملکیت است، مانند: مال موقوفی و گاهی به جهت نقص عارضی در ملکیت است؛ چنان که در مال مرهون این گونه است [۴۵، ج ۱۳، ص ۶۴-۶۸].

گاهی گفته می‌شود: تمکن از تصرف، قدرت^۱ بر تصرف از جمیع جهات است، اما این صحیح نیست؛ چرا که در برخی موارد؛ مانند این که پدر مالک، او را از بیع مالش نهی کند، مالک از برخی جهات متمکن از تصرف نیست، اما زکات بر او واجب است. تمکن از تصرف، به معنای فی الجمله قدرت داشتن بر تصرف نیز صحیح نیست؛ چرا که در مال مغضوب یا مسروق، مالک فی الجمله متمکن از تصرف است؛ مثلاً می‌تواند با قیمت اندک آن را به غاصب بفروشد، اما عدم زکات در این موارد هیچ اشکالی ندارد [۱۶، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۱]؛ بنابراین آنچه به حسب حقیقت، در عنوان تمکن از تصرف معتبر بوده دو امر است: یکی استیلای خارجی بر مال که نصوص دال بر اعتبار آن است. دیگری

۱. البته کلمه‌ی تمکن متفاوت از قدرت است؛ زیرا قدرت عبارت است از این که شخص اگر بخواهد انجام دهد و اگر نخواهد انجام ندهد، اما تمکن، عبارت از امکان وقوعی تصرف است در مقابل امتناع وقوعی آن؛ بنابراین یک امر تکوینی است نه شرعی [۱۱، ج ۱، ص ۵۶].

عدم مانع شرعی و عرفی از تصرف در آن؛ چراکه ادله‌ی زکات از مالی که متعلق حق غیر باشد انصراف دارد [۱۶، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۶]. پس، تمکن از تصرف در مقابل ملکیتی است که از تمام جهات به طور کامل حاصل شده، اما مالک به خاطر موانع عقلی یا شرعی یا عادی از تصرف در آن متمکن نیست؛ بنابراین تمکن از تصرف، اخص از تمامیت ملک است [۲، ج ۱، ص ۷۲].

۳- مفهوم ملک متزلزل

چنان‌که برخی از فقها آورده‌اند، ملک لازم و جایز در نظر عرف دو حقیقت مختلف محسوب می‌شود؛ زیرا در نظر عرف انشای ملکیت در بیع مبتنی بر لزوم غیر از انشای ملکیت در هبه‌ی مبتنی بر جواز است؛ اگرچه این اختلاف ناشی از سبب مملک است، اما اگر اختلاف اسباب موجب اختلاف در مسببات (موضوع) نشود، موجب اختلاف در احکام نیز نخواهد شد، افزون بر آن، بر حسب وجدان نیز در می‌یابیم که ملکیت از حیث شدت و ضعف دارای مراتبی است و این اختلاف در زوال و عدم زوال، موجب اختلاف در مرتبه‌ی ملکیت و سلطنت می‌شود؛ از این رو می‌توان گفت گاهی علاقه‌ی موجود میان ملک و مالک ضعیف بوده و با فسخ فرد دیگر از بین می‌رود (ملک جایز و متزلزل)، و گاهی این علاقه قوی بوده و با فسخ فرد دیگر از بین نمی‌رود (ملک لازم و مستقر) [۴۸، ج ۱، ص ۷۳].

از استعمال ملک متزلزل در مواردی همچون؛ مالکیت طرفین معامله در زمان خیار [۷، ج ۶، ص ۱۶۰]، مالکیت زوجه بر مهر قبل از دخول یا تحقق سایر عوامل استقرار [۱۸، ج ۵، ص ۳۵۳؛ ۲۰، ج ۳۱، ص ۱۰۷؛ ۲۱، ج ۱۲، ص ۳۷؛ ۳۷، ج ۲، ص ۲۷۴] مالکیت متهب در هبه‌ی جایز [۸، ج ۲۲، ص ۳۲۶؛ ۲۸، ج ۲، ص ۴۰۸] و... می‌توان ملاک تعیین و تشخیص ملک متزلزل را این‌گونه بیان کرد: ملکیتی توأم با تعلق حق غیر که در صورت استیفای آن حق، علاقه‌ی موجود بین ملک و مالک از بین خواهد رفت؛ بنابراین تنها در مواردی می‌توان تعبیر به ملک متزلزل کرد که ملاک مذکور موجود باشد؛ به عبارتی، بایستی دو رکن مالک بودن فرد و تعلق حق غیر محرز و ثابت باشد.

جهت دوم: اشتراط هر یک از مفاهیم مذکور در حکم مسأله

پس از تبیین مفاهیم تمامیت ملک، تمکن از تصرف مالک و تزلزل ملک، اعتبار هر یک در حکم مسأله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۱- اشتراط تمامیت ملک در وجوب زکات

چنان‌که در مقدمه گفته شد ملکیت، از شروط وجوب زکات بوده و تمامیت ملک از خصوصیات ملک و قید توضیحی آن است؛ به طوری‌که در صورت عدم تمامیت ملک، اصلاً ملکیت حاصل نمی‌شود؛ لذا به تبع آن زکات هم واجب نخواهد بود؛ بنابراین در مال هبه شده قبل از قبض - بنا بر شرط صحت بودن قبض - و در موصی به قبل از فوت موصی و قبول موصی له - بنا بر این که زمان انتقال موصی به به ملکیت موصی له، فوت موصی و قبول موصی له است - و در مال قرض گرفته شده قبل از قبض، به دلیل عدم تحقق ملکیت، زکات واجب نیست [۸، ج ۱۲، ص ۳۰-۳۱؛ ۱۱، ج ۱، ص ۵۰؛ ۱۵، ج ۲۳، ص ۲۹؛ ۴۲، ج ۵، ص ۲۶-۲۷؛ ۴۶، ج ۲، ص ۲۶۴].

بیان این نکته ضروری است که بنا بر قول مشهور، حصول ملکیت در هبه مشروط به قبض است و در تحقق ملکیت موصی له، قبول او و وفات موصی شرط بوده، ولی قبض معتبر نیست [۱۶، ج ۱، ص ۱۴۸]؛ لذا این که در عبارات برخی فقها [۴۶، ج ۲، ص ۲۶۴] قبض معتبر دانسته شده، ناشی از خطای قلم یا نگارش بوده [۱۲، ج ۹، ص ۱۲؛ ۱۴، ص ۵۹۶؛ ۱۵، ج ۲۳، ص ۳۲؛ ۲۶، ص ۱۷۵] و یا این که قبض، قبول فعلی بوده و مراد از قبول ذکر شده در متن، قبول قولی است [۴۷، ج ۴، ص ۸].

در خصوص اعتبار قبول موصی له در حصول ملکیت او نسبت به موصی به، هیچ روایتی و لو ضعیف، وارد نشده است، تنها مدرک اعتبار آن، اجماع و برخی وجوه اعتباری غیر قابل اعتماد می‌باشد؛ مثل این که بگوییم چگونه ممکن است (تنها به واسطه‌ی تملیک موصی و) بدون رضایت داشتن موصی له، او مالک شود با این که مردم بر اموال و انفس خود مسلط می‌باشند؟! و تملک بدون قبول با سلطنت بر نفس منافات دارد. اما بطلان این وجه آشکار است؛ زیرا منافات نداشتن سلطنت با ملکیت غیر اختیاری بسیار واضح است؛ چنان‌که در ارث و مانند آن این گونه است، نهایت امر این که موصی له حق رد دارد؛ تا این که با سلطنت منافاتی نداشته باشد، اما شرط بودن عدم رد متفاوت از شرط بودن قبول است، و آنچه ثابت است اولی (شرط بودن عدم رد) است؛ نه دومی؛ بنابراین او مالک است تا زمانی که رد نکرده است و در صورت رد عدم ملکیت او کشف می‌گردد؛ پس قبل از قبول نیز؛ به جهت حصول ملکیت زکات واجب است.

از طرف دیگر روایات دال بر این که اگر موصی له قبل از قبول یا علم (به وصیت) فوت کند، موصی به به ورثه‌ی او داده می‌شود [۱۰، ج ۱۹، ص ۳۳۳-۳۳۶]، عدم احتیاج وصیت

به قبول را تأکید می‌کند؛ پس اگر در خصوص مورد روایت، شرط بودن قبول حکم تبعیدی بود، اشکالی نداشت، اما بنا بر شرط ندانستن قبول، روایت مذکور حکم بر طبق قاعده را بیان نموده است؛ چراکه موصی به ملک موصی له بوده؛ لذا به وارث او منتقل شده است [۱۵، ج ۲۳، ص ۳۱-۳۲].

۲- اشتراط تمکن از تصرف مالک در وجوب زکات

در عبارات فقها، تمکن از تصرف مالک، شرط قطعی برای وجوب زکات بوده و برخی بر این امر ادعای اجماع کرده‌اند [۲، ج ۱، ص ۹۹؛ ۳، ج ۱، ص ۴۲۹؛ ۵، ص ۱۱۸؛ ۶، ص ۱۱۵؛ ۸، ج ۱۲، ص ۳۱؛ ۹، ج ۱۰، ص ۳۰؛ ۲۰، ج ۱۵، ص ۵۰؛ ۲۱، ج ۵، ص ۱۹؛ ۲۷، ج ۸، ص ۵۰؛ ۳۰، ج ۵، ص ۱۸؛ ۴۴، ج ۹، ص ۳۳]؛ لذا بر اساس این شرط، فقها در مواردی قائل به عدم وجوب زکات بر مالک هستند؛ این موارد عبارتند از: مال غائبی که در دست مالک یا وکیل او نیست، مال سرقت شده، مال دفن شده در مکان فراموش شده و مال محجور؛ خواه این محجور مانند مال به خاطر غصب باشد؛ خواه به خاطر اشتباه، که مالک از تصرف تکوینی و خارجی در آنها متمکن نیست؛ هرچند متمکن از تصرفات اعتباری باشد؛ مثل هبه یا صلح یا بیع به کسی متمکن از تسلیم آن است، و یا در مواردی مانند: عین موقوفه، عین مرهونه و آنچه صدقه دادن آن نذر شده است؛ که مالک از تصرفات اعتباری شرعاً متمکن نیست؛ هرچند متمکن از تصرفات خارجی باشد [۱۵، ج ۲۳، ص ۳۳].

الف- ادله‌ی اعتبار تمکن از تصرف مالک در وجوب زکات

قبل از اجماع مذکور، اخبار مستفیضه‌ای فی‌الجمله بر اعتبار تمکن از تصرف مالک در وجوب زکات دلالت دارد [۲، ج ۱، ص ۹۹؛ ۱۶، ج ۱، ص ۱۵۰؛ ۴۵، ج ۱۳، ص ۶۲] و یا ممکن است بگوییم: در صورتی که فرد عقلاً یا شرعاً متمکن از تصرف نباشد، وجوب زکات بر او مستلزم خارج کردن زکات از غیر آن مال خواهد بود و بطلان این امر واضح است؛ چراکه زکات تنها در عین مال واجب می‌گردد [۴۴، ج ۹، ص ۳۳].

برای تبیین بیشتر بحث و سعه‌ی مفهوم تمکن از تصرف، لازم است اخبار مورد استناد فقها با دقت بیشتری مورد تحقیق قرار گیرد.

این اخبار عبارتند از:

معتبره‌ی صیرفی که در آن آمده است: «از امام باقر(ع) سؤال کردم: فردی مال خود را

در مکانی دفن کرده و پس از گذشتن یکسال می‌خواهد آن را خارج کند، جایی را که گمان دارد مال آنجاست حفر نموده، ولی به آن دست نمی‌یابد؛ (سه سال به همین منوال می‌گذرد) آنگاه پس از گذشت سه سال، تمام اطراف آن مکان را حفر کرده و مال خود را پیدا می‌کند، حال چگونه آن را زکات دهد؟ حضرت(ع) فرمود: بایستی زکات یکسال آن را بدهد؛ زیرا آن مال از او پنهان بوده؛ هرچند او عهده‌دار حبس و دفن مال^۱ است» [۱۰، ج ۹، ص ۹۳؛ ۳۵، ج ۳، ص ۵۱۹].

در صحیح‌های عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است: «در دین و مالی که از مالک پنهان بوده، صدقه واجب نیست؛ مگر این‌که مالک بدان دست یابد» [۱۰، ج ۹، ص ۹۵]

چنان‌که ملاحظه می‌شود امام(ع) غیبت را مانع وجوب زکات دانسته است؛ بنابراین می‌توان گفت روایت مذکور دلالت دارد بر این‌که در مالی که صاحب آن، به دلیل عدم سلطه‌ی تکوینی بر آن متمکن از تصرف خارجی نیست، زکات واجب نمی‌باشد؛ بنابراین مناط وجوب زکات این است که مال زکوی در ید و تحت استیلا مالک باشد [۱۱، ج ۱، ص ۵۸؛ ۱۵، ج ۲۳، ص ۳۵].

در موثقه‌ی زراره از امام صادق(علیه‌السلام) آمده است: «فردی که مالش از او پنهان بوده و قادر بر گرفتن آن نبوده، زکات آن بر او واجب نیست، اما در غیر این صورت؛ یعنی دسترسی داشتن به آن، بایستی زکات یکسال آن را بدهد، و اگر کسی از روی عمد مالی را که گم شده بود و حال پیدا شده، رها کرده و در جستجوی آن نیست که آن را از یابنده تحویل بگیرد، زکات آن از همان روز پیدا شدن و امکان مالک برای تحویل گرفتن، در تمام سالهای سپری شده به عهده‌اش می‌آید» [۱۰، ج ۹، ص ۹۵؛ ۲۴، ج ۴، ص ۳۱].

مراد از نفی قدرت در روایت مذکور، نفی شرط بوده و مراد از اخذ، دسترسی در خارج است [۱۱، ج ۱، ص ۵۸-۵۹].

در موثقه‌ی اسحاق بن عمار آمده است: «از امام موسی کاظم(ع) سؤال کردم: مردی فرزندی دارد که بعضی از آنان غایب بوده و معلوم نیست کجا هستند، حال پس از مرگ آن مرد با میراث غایبین چه کار باید کرد؟ حضرت(ع) فرمود: میراث آنان کنار

۱. «..... لِأَنَّهُ كَانَ غَائِبًا عَنْهُ وَ إِن كَانَ أَحْتَسَبَهُ»؛ عبارت «وَ إِن كَانَ أَحْتَسَبَهُ» به معنای «هرچند مالک عهده‌دار حبس و دفن مال است» می‌باشد؛ هرچند در برخی کتب فقهی [۴۵، ج ۱۳، ص ۶۱] «احتسب»؛ به معنای «هرچند مالک مال دفن شده را جزء اموال خود محسوب می‌کند»، آمده است، اما؛ چنان‌که برخی از فقها گفته‌اند، جمله‌ی مذکور در ما نحن فیه مدخلیتی ندارد [۱۵، ج ۲۳، ص ۳۵].

گذاشته تا این که بازگردند، آنگاه پرسیدم: آیا مال آنان زکات دارد؟ فرمود: نه، تا زمانی که بازگردند و از هنگام دسترسی به مال یکسال بگذرد (فَقَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فِي يَدِهِ) [۱۰، ج ۹، ص ۹۳؛ ۳۵، ج ۳، ص ۵۲۴-۵۲۵].

واضح است که مراد از ید، عضو خاصی از بدن نیست؛ بلکه مراد، همان چیزی است که از استعمال ید متعارف است؛ یعنی، تحت استیلا و سلطنت مالک بودن است؛ به گونه‌ای که متمکن از تصرف تکوینی و خارجی در آن باشد [۱۱، ج ۱، ص ۵۸؛ ۱۵، ج ۲۳، ص ۳۵].

و در قسمت پایانی صحیح‌ه‌ی فضیل از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) که بیانگر یک قاعده‌ی کلی است، آمده است: «هر مالی که در مدت یکسال، نزد مالک و تحت تصرف او نبوده، چیزی بر مالک واجب نمی‌گردد، اما اگر در این مدت تحت اختیار او بوده باشد، زکات بر او واجب می‌گردد» [۱۰، ج ۹، ص ۱۱۶؛ ۳۵، ج ۳، ص ۵۳۵].

در نزد مالک بودن مال (و هو عنده)، عبارت دیگری از تحت تصرف مالک بودن است؛ نه این که صرفاً نزد مالک باشد و لو ظالمی آن را غصب کرده و نزد مالکش به عنوان ودیعه قرار داده باشد [۱۵، ج ۲۳، ص ۳۵].

و در صحیح‌ه‌ی ابراهیم بن اُبی محمود نیز آمده است: «از امام رضا (ع) پرسیدم: فردی که مالش ودیعه و دین بوده و پس از مدتی آن را می‌گیرد (ثُمَّ يَأْخُذُهُمَا)، چه زمانی زکات آن بر او واجب می‌شود؟ حضرت (ع) فرمود: وقتی که از زمان گرفتن آن مال یکسال سپری شود» [۱۰، ج ۹، ص ۹۵؛ ۲۳، ج ۲، ص ۲۸؛ ۲۴، ج ۴، ص ۳۴]. در صحیح‌ه‌ی مذکور غایب بودن مال ذکر نشده است؛ بلکه عبارت «ثُمَّ يَأْخُذُهُمَا» ظهور کامل دارد در این که غایب بودن مال به طور خاص مانع زکات نیست؛ بلکه مانع غیر از آن است و آن این که مالک متمکن از اخذ مال خود نباشد [۹، ج ۱۰، ص ۳۱].

ب- تحلیل و بررسی

چنان که ملاحظه شد در هیچ یک از روایات ذکر شده، عنوان «تمکن از تصرف» نیامده است؛ بلکه بر اساس این روایات، عدم وجوب زکات در مالی است که به صاحبش تحویل نشده یا در مکان غیر معلوم دفن شده یا تحت ید او نیست.

برخی از فقها پس از ذکر شرط تمکن از تصرف برای وجوب زکات و این که شرط مذکور در کلام اصحاب مقطوعاً به استدلالت به روایات را قابل خدشه دانسته و آورده است: این روایات تنها بر سقوط زکات در مال غایبی که مالک آن قادر بر گرفتن آن

نیست دلالت دارد؛ نه بر اعتبار تمکن از تصرف؛ بنابراین استدلال به این روایات بر سقوط زکات در مبیع مشتمل بر خیار بایع و مواردی مانند آن تمام نیست. آری ممکن است بدین نحو استدلال کرد که در صورت وجوب زکات در حالتی که مالک عقلاً یا شرعاً متمکن از تصرف نیست، خارج کردن زکات از غیر عین مال لازم می‌آید و بطلان چنین امری واضح است؛ زیرا زکات تنها در عین مال واجب است، اما این (استدلال) تنها معتبر بودن تمکن از تصرف هنگام وجوب را اقتضا می‌کند؛ نه جریان داشتن و معتبر بودن آن در تمام طول سال؛ بنابراین مسأله محل اشکال بوده و مجال بحث و آرا وجود دارد [۴۲، ج ۵، ص ۳۲-۳۳].

در پاسخ گفته شده: تعلیل در این اخبار به غایب بودن، عدم وصول، نبود مال در دست مالک و سایر عناوین موجود در اخبار، کنایه از عدم استیلا بوده و در میان موارد عدم تمکن از تصرف، قول تفصیلی وجود ندارد؛ بنابراین در دلالت این اخبار بر اعتبار این شرط هیچ شکی روا نبوده و بر این اساس فساد توقف صاحب مدارک ظاهر می‌شود [۲، ج ۱، ص ۱۰۱].

حال پس از دفع اشکال مذکور می‌گوییم: مجموع روایات مورد استناد دلالت دارد بر این‌که آنچه در تعلق زکات بر اموال ملاک است، استیلای خارجی بر عین مال زکوی است که این استیلا با قدرت بر اتلاف یا اکل یا انتقال دادن به مکان دیگر و سایر تصرفات تکوینی تحقق می‌یابد. اما در خصوص تمکن از تصرفات شرعی اعتباری مثل: بیع یا هبه یا صلح و ... هیچ یک از روایات متعرض آن نشده و بر اعتبار یا عدم اعتبار آن اصلاً دلالتی ندارد.

بر این اساس اشکال معروف و مطرح در خصوص شرطیت تمکن از تصرف دفع می‌شود، آن اشکال این است که: «اگر مراد، تمکن از جمیع تصرفات باشد، این امر در موارد بسیاری که زکات تعلق گرفته محقق نیست و هیچ اشکالی در عدم اعتبار چنین تمکنی در آن موارد وجود ندارد؛ بنابراین اگر فردی تعدادی گوسفند (حداقل ۴۰ رأس) خریده باشد و بایع شرط کند که او تا یکسال حق ندارد آن گوسفندان را به دیگری هبه کند یا بفروشد و یا اجاره دهد، چنین شرطی قطعاً مانع از تعلق زکات نخواهد بود. و اگر مراد، تمکن از تصرف و لو فی الجمله باشد، در مواردی مانند: مال مسروق یا غائب و مانند آن محقق می‌باشد؛ به این صورت که آن را به سارق یا غیر او که متمکن از تسلّم آن می‌باشد هبه کند یا بفروشد، یا مال غائب را به فرد دیگری بفروشد».

وجه دفع اشکال به این بیان است که این اخبار ناظر به تصرفات خارجی بوده و هیچ نظری به وجهی از تصرفات اعتباری ندارد تا گفته شود که معتبر، جمیع آن تصرفات است یا بعضی از تصرفات؟ بنابراین هیچ یک از دو اشکال ذکر شده که مبتنی است بر توهم شمول اخبار نسبت به تصرف اعتباری، وارد نمی‌باشد.

اما ادعای این که آنچه شرع ممنوع کرده، ملحق به ممتنع عقلی است، به طور مطلق پذیرفتنی نبوده و فاقد دلیل است. آری این مطلب در باب تکالیف به حکم عقل ثابت شده است؛ زیرا همان طوری که تکلیف به آنچه که عقلاً غیر مقدور است ممکن نیست، امر به شیءای که شرعاً ممنوع است، نیز ممکن نمی‌باشد؛ چراکه بعث به سوی حرام معقول نیست؛ پس، از این جهت، آنچه شرعاً ممنوع است؛ مانند آن چیزی است که عقلاً ممنوع است، اما اگر منع عقلی در یک موردی موضوع برای حکم شرعی قرار داده شود؛ چنان که در بحث ما مطرح است، بر ملحق شدن منع شرعی به آن - در موضوع بودن آن یا شرط بودن آن برای حکم - هیچ دلیلی وجود ندارد [۱۵، ج ۲۳، ص ۳۶-۳۷].

۳- اشتراط عدم تزلزل ملکیت در وجوب زکات

پس از تبیین معتبر بودن تمکن از تصرف مالک در وجوب زکات و تحلیل ادله‌ی آن، بحث مدخلیت عدم تزلزل ملکیت در حکم مسأله را مورد تحقیق قرار می‌دهیم:

برخی از فقها آورده‌اند: این که گروهی از اصحاب؛ از جمله محقق حلی، تمامیت ملک را در وجوب زکات شرط کرده‌اند، مجمل است؛ زیرا اگر مرادشان عدم تزلزل ملکیت باشد - چنان که برخی آن را ذکر نموده‌اند - معتبر دانستن سپری شدن سال قمری از هنگام بیع در مبیع مشتمل بر خیار، صحیح نخواهد بود، و معتبر دانستن سپری شدن سال قمری در مال هبه شده پس از قبض نیز صحیح نخواهد بود؛ زیرا گاهی آنچه موجب فسخ هبه است، پس از قبض از سوی واهب واقع می‌گردد [۳۹، ج ۲، ص ۴۲۳؛ ۴۲، ج ۵، ص ۲۶].

ظاهر عبارت ایشان این است که اگر تمامیت ملک را به معنای عدم تزلزل ملک بدانیم، از آنجا که تزلزل ملکیت مانع وجوب زکات نیست، شرط کردن تمامیت ملک برای وجوب زکات صحیح نخواهد بود. برخی از فقها نیز معتبر نبودن عدم تزلزل ملکیت در حکم مسأله را به وضوح بیان نموده‌اند [۴۴، ج ۹، ص ۳۲] اما اطلاق این مطلب که «تزلزل ملکیت مانع وجوب زکات نیست» صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چراکه اگر تزلزل ملکیت را در عدم حصول اسباب ملکیت نیز مطرح کنیم، بدون شک در این صورت

تزلزل ملکیت مانع وجوب زکات خواهد بود؛ چراکه هنوز ملکیتی به طور کامل تحقق نیافته است؛ لذا علامه در تعلیل عدم وجوب زکات در صورت تأخر تقسیم غنیمت به مدت یکسال و عدم قبض آن از جانب غنمین، عدم استقرار ملکیت را مطرح کرده و آن را به عدم تمامیت ملک تفسیر می‌کند [۳۰، ج ۵، ص ۳۲] و شیخ انصاری پس از شرط دانستن تمامیت ملک در وجوب زکات، افزوده‌اند: بنابراین در ملک متزلزل زکات واجب نیست؛ لذا در بیع فضولی از هنگام اجازه، و در موصی به پس از قبول، و در مال هبه شده پس از قبض، سپری شدن سال قمری لحاظ می‌گردد؛ گرچه قائل به کاشفیت این موارد باشیم [۶، ص ۱۱۲].

اما اگر تزلزل ملکیت را تنها به ملکیت حاصل شده که حق غیر نیز بدان تعلق گرفته است، تعبیر کنیم؛ در این صورت تأثیر تزلزل ملکیت در حکم مسأله نیاز به بحث دقیق دارد؛ از این رو ابتدا لازم است تمکن مالک از تصرف؛ در صورت متزلزل بودن ملکیت او مورد تحقیق قرار گیرد، و از آنجا که اشتراط تمکن از تصرف مالک به طور مستوفای مطرح شد، آنچه در این جا مهم است این که در کدام یک از مصادیق ملکیت متزلزل، تزلزل موجب ممنوعیت مالک از تصرف می‌گردد؟ برای این منظور بحث تمکن از تصرف را در سه مصداق مهم ملک متزلزل مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف - مال هبه شده پس از قبض

گفتنی است پس از قبض مال هبه شده، در مواردی که رجوع واهب جایز است؛ گرچه مالکیت متزهت متزلزل است، اما هیچ مانعی برای تصرفات او وجود ندارد؛^۱ لذا پس از سپری شدن یک سال قمری از هنگام قبض - در صورت کامل بودن سایر شرایط - زکات بر متزهت واجب می‌گردد. حال «اگر واهب در مواردی که رجوع او جایز است، از هبه‌ی خود رجوع کند؛ در صورتی که قبل از کامل شدن سال باشد، وجوب زکات ساقط می‌شود، اما اگر بعد از سپری شدن سال باشد زکات ساقط نمی‌گردد و قول نزدیک‌تر به صواب این است که موهوب ضامن نمی‌باشد (چرا که قبل از رجوع او، حق فقرا به مال تعلق گرفته و این استحقاق به منزله‌ی تلف است)؛ بر خلاف بحث فسخ بایع بر اساس اختیار، که در این صورت مشتری ضامن است» [۳۰، ج ۵، ص ۳۲؛ ۳۲، ج ۱، ص ۳۴۸]. و اما در مواردی؛ مانند غلات که سپری شدن سال شرط نیست، در وجوب زکات بر متزهت،

۱. تسلط واهب بر فسخ در برخی حالات مانع تمامیت ملک نیست [۲۰، ج ۱۵، ص ۳۷].

حصول قبض قبل از تعلق وجوب و عدم رجوع واهب تا این که محل تعلق وجوب نزد متهب فرا رسد، معتبر است [۴۵، ج ۱۳، ص ۴۸].

ب - مبيع مشتمل بر خيار

در صورتی که مبيع از مال زکوی بوده و به مقدار نصاب زکات باشد، اما مالکیت مشتری به سبب خيار داشتن بايع متزلزل باشد، بحثی که مطرح می شود این است که آیا پس از سپری شدن سال قمری از حین عقد - بنابر این که زمان انتقال مالکیت، حین عقد باشد؛ نه پس از انقضای خيار - زکات به آن تعلق می گیرد یا ثبوت خيار مانع تعلق زکات خواهد بود؟

برخی از فقها بر این عقیده اند که در صورت خيار داشتن بايع، مشتری از تصرفاتی که با خيار منافات دارد؛ مانند: بيع مبيع، هبه، رهن، اجاره و مانند آن منع می گردد که این امر با تمامیت ملک منافات داشته و همانند مال وقفی و امثال آن که تصرف به صورت انتفاع جایز می باشد؛ نه انتقال دادن از ملک، خواهد شد [۱۹، ج ۱، ص ۳۶۰؛ ۳۹، ج ۲، ص ۴۲۴؛ ۴۲، ج ۵، ص ۲۹] از این رو تزلزل مالکیت مشتری و تسلط بايع بر فسخ، اعطای قسمتی از مبيع برای غیر به عنوان زکات را غیر ممکن خواهد ساخت [۹، ج ۱۰، ص ۳۷].

اما برخی از فقها اعطای زکات را نقل ملک به فقیر قلمداد نکرده؛ بلکه معتقدند اعطای زکات تنها تعیین مال فقیر بوده و خداوند سبحان ناقل آن است؛ بنابراین فرد با اعطای آنچه را که خداوند به فقیر انتقال داده تعیین می کند [۴۴، ج ۹، ص ۳۱] و یا این که ثبوت خيار برای بايع را مانع تصرفات مشتری و تعلق زکات ندانسته اند [۱۶، ج ۱، ص ۱۸۱؛ ۴۶، ج ۲، ص ۲۶۷]؛ با این تعلیل که خيار بايع؛ همانند خيار مشتری در حیوان است که به عقد تعلق گرفته و تنها قدرت بر فسخ عقد را دارد؛ لذا فقها آن را به ملکیت فسخ عقد تفسیر کرده اند و با فسخ، در صورت باقی بودن عوضین، هر یک از آن دو به ملک مالک اول برمی گردد و در صورت تلف، مثل یا قیمت آن. و تصرفات ناقله‌ی متعلق به آن در حکم تلف بوده یا این که بعد از فسخ، حق برگرداندن آن از منتقل‌إلیه وجود دارد؛ بنابراین خيار هیچ تعلقی به عین نداشته تا عین، متعلق حق ذوالخيار بوده و «من لا خيار له» متعهد به حفظ آن و ممنوع از تصرف در آن باشد؛ پس تصرفات ناقله منافاتی با حق ذوالخيار نداشته؛ زیرا او قبل از فسخ، حق منع از تصرف در منتقل‌إلیه را ندارد، تنها حق او، سلطنت بر فسخ است؛ حال بعد از فسخ اگر عین موجود بود فاسخ آن را استرداد می کند و در غیر این صورت به بدل؛ یعنی مثل یا قیمت، منتقل می شود؛

بنابراین ملک طلقی بوده و هیچ مانعی از تعلق زکات وجود ندارد [۱۵، ج ۲۳، ص ۷۶-۷۷؛ ۲۰، ج ۱۵؛ ص ۴۰؛ ۴۵، ج ۱۳، ص ۵۱].

برخی از فقها از این امر تنها خیار مشروط به رد ثمن را استثناء کرده‌اند [۱۲، ج ۹، ص ۲۷؛ ۱۴، ص ۵۹۸؛ ۳۳، ج ۲، ص ۸۸؛ ۴۱، ج ۲، ص ۸۷۸] مثل این‌که فردی اجناس زکوی خود را بفروشد و حفظ مبیع را بر مشتری شرط کند که تا مدت معینی، هر زمان مثل ثمن را برگرداند مستحق مبیع شود، چنین چیزی در عصر حاضر و عرف فارسی بیع شرط نامیده می‌شود. علت عدم تعلق زکات به چنین مبیعی این است که بیع انجام شده به حسب ارتکاز عرفی مشروط به حفظ عین مبیع و عدم تصرف در آن بوده تا این‌که ذوالخیار در صورت فسخ و رد ثمن، از استرداد عین مبیع در خلال آن مدت تعیین شده متمکن باشد [۱۵، ج ۲۳، ص ۷۷]؛ بلکه چنین معامله‌ای در حقیقت بیع نبوده و غرض، وصول بایع به مالی به وجه مشروع است [۱۶، ج ۱، ص ۱۸۲].

برخی دیگر از فقها؛ حتی در فرض مذکور نیز خیار بایع را مانع ندانسته‌اند؛ با این بیان که حکم تکلیفی محض؛ نه موجب قاصر بودن ملکیت می‌شود و نه موجب نقص در سیطره بر عین؛ بلکه نهایت، در صورت مخالفت با حکم موجب عصیان می‌شود؛ نه بطلان. قاصر بودن ملکیت؛ تنها در مواردی مثل وقف تحقق دارد؛ چراکه موقوف‌علیه بر آزاد کردن مال سلطه نداشته تا متمکن از بیع آن باشد و مالکیت او از ابتدا محدود به انتفاع بوده؛ لذا در صورت فوت نیز ترکه محسوب نمی‌شود؛ بلکه بطن لاحق؛ بدون ارث‌بری آن را تصاحب می‌کنند. در عین مرهونه نیز همین‌گونه است؛ زیرا آن، وثیقه و تحت سیطره‌ی مرتهن بوده و او حق دارد راهن را از تصرف در آن منع کند؛ بلکه تصرف او تنها به اذن مرتهن جایز خواهد بود و این مسأله بر اساس طبیعت حال، حقی برای مرتهن به دنبال دارد که تعلق دارد به شخص عین و مستلزم قصر و نقص ملکیت است. اما در ما نحن فیه، شرط ارتکازی متعلق به محافظت بر عین، تنها متضمن حکم تکلیفی به وجوب ابقاء است و گرنه عین، تحت ید مشتری و در ملک و قبض و تصرف او بوده و ذوالخیار حق منع و اخذ آن بدون اذن مالکش را ندارد و در صورت فوت مشتری به وارث او منتقل می‌شود؛ بنابراین جمیع احکام ملک طلق محقق است؛ نهایت امر این‌که مالک شرعاً محکوم به عدم اخراج آن از ملک خود؛ از طریق بیع و هبه و مانند آن، شده است؛ چنان‌که گفته شد بر مخالفت حکم تکلیفی، چیزی جز عصیان مترتب نشده است؛ و گرنه بیع صحیح بوده و مالک اهلیت داشته؛ حال اگر ذوالخیار بعد از رد ثمن معامله را فسخ کند، در صورت موجود بودن عین، عین بازگردانده می‌شود و در صورت تلف شدن

آن؛ چه تلف حقیقی باشد چه اعتباری، به بدل آن؛ یعنی مثل یا قیمت، منتقل می‌شود؛ چنان‌که در سایر موارد خیار نیز این‌گونه است. پس هیچ حقی متعلق به عین ثابت نشد تا مانع از تصرف و سپس مانع از ثبوت زکات شود [۱۵، ج ۲۳، ص ۷۷-۷۸].

ج- مهر

در خصوص این‌که نصاب معینی (مثلاً ۴۰ رأس گوسفند) مهر^۱ قرار داده شده باشد، گفته شده در صورتی که زوجه آن را قبض کرده باشد و یا متمکن از تصرف در آن باشد، سال قمری از همان زمان لحاظ می‌شود، در غیر این صورت هیچ اثری بر آن داده نمی‌شود؛ بنابراین اگر سال قمری سپری شود؛ در حالی که مهر قبض شده باشد زکات بر او واجب می‌شود، برخی بر این حکم ادعای نفی خلاف و اشکال کرده‌اند [۱۶، ج ۱، ص ۳۸۴؛ ۲۰، ج ۱۵، ص ۱۴۶]؛ چراکه ملکیت او یک سال است که بر آن استقرار یافته است و ادله‌ی وجوب زکات اطلاق داشته و معارضی ندارد و این‌که بخشی از آن در معرض سقوط است ایرادی وارد نمی‌کند. [۲۰، ج ۱۵، ص ۱۴۶؛ ۴۵، ج ۱۳، ص ۲۵۷] حال اگر بعد از سپری شدن سال و قبل از دخول طلاق صورت گیرد، زوج نصفی از مهر را به طور کامل می‌گیرد و تمام حق فقرا بر ذمه‌ی زوجه می‌باشد؛ زیرا او مالک نصاب به مدت یک سال بوده است و این‌که مالکیت او از نصف مهر به واسطه‌ی طلاق و پس از تعلق حق فقرا زایل گشته، تأثیری ندارد؛ زیرا حکم با حاصل بودن علت تامه‌اش استقرار یافته است [۲۸، ج ۱، ص ۳۳۲؛ ۳۱، ج ۲، ص ۳۰۷؛ ۳۹، ج ۲، ص ۴۴۸؛ ۴۲، ج ۵، ص ۹۹] و لو طلاق قبل از خارج کردن زکات اتفاق افتد؛ چراکه بین وجوب زکات و دفع حصه‌ی فقیر (از یک طرف)، و رجوع زوج به نصف مهر (از طرف دیگر) هیچ منافاتی وجود ندارد؛ حتی اگر شرکت زوجین در مهر^۲ به نحو اشاعه و حقیقی باشد [۱۵، ج ۲۳، ص ۲۵۰].

۱. مشهور میان فقهای امامیه این است که مالکیت زوجه بر مهر به مجرد عقد حاصل می‌شود که این مالکیت نسبت به نیمی از مهر مستقر و نسبت به نیم دیگر متزلزل بوده و با تحقق عواملی، مانند دخول استقرار می‌یابد [۱۸، ج ۵، ص ۳۵۳؛ ۱۹، ج ۸، ص ۲۵۸؛ ۲۰، ج ۳۱، ص ۱۰۷؛ ۲۱، ج ۱۲، ص ۳۷؛ ۳۷، ج ۲، ص ۲۷۴].

۲. در خصوص شرکت زوجین در مهر پس از طلاق، دو مبنا مطرح است: یک، این‌که شرکت حقیقی و به نحو اشاعه بوده؛ چنان‌که ظاهر عبارت «فَنِصْفُ مَا قَرَضْتُمْ» (بقره: ۲۳۷) رجوع زوج به نصف عینی است که فریضه و مهر قرار داده شده است، دو، این‌که زوج پس از طلاق نصف مهر را به نحو کلی در معین، مالک می‌شود که در این صورت زوج به تمام نصف رجوع می‌کند؛ چرا که این نصف از عروض تلف (خارج کردن برخی از افراد برای زکات)، در امان بوده است. مبنای اول صحیح بوده و مشهور نیز بر آن عقیده دارند [۱۵، ج ۲۳، ص ۲۴۹].

هم‌چنین این‌که مهر به واسطه‌ی ارتداد زوجه نیز در معرض سقوط است مانع تعلق وجوب زکات نخواهد بود [۲۸، ج ۱، ص ۳۳۲؛ ۳۱، ج ۲، ص ۳۰۷].

پرداختن به این بحث ضروری است که بنا بر عقیده‌ی فقها، تسلیم مهر تنها در صورتی واجب است که زوجه مہیای استمتاع کامل باشد؛ بنابراین اگر او در حبس باشد یا به واسطه‌ی عذری از استمتاع منع شده باشد، تسلیم مهر لازم نخواهد بود [۲۸، ج ۳، ص ۷۵]؛ زیرا آنچه واجب است تسلیم از هر دو طرف عقد است؛ بنابراین اگر یکی از طرفین عقد، متعذر از تسلیم باشد بر طرف مقابل نیز تسلیم واجب نخواهد بود؛ خواه متعذر بودن زوجه به خاطر محبوس بودن او - از روی حق یا باطل - باشد؛ خواه به جهت عذر شرعی باشد، مثلاً مُحْرِم باشد یا در عده از وطی به شبهه باشد [۱۸، ج ۵، ص ۳۷۱؛ ۲۰، ج ۳۱، ص ۴۵؛ ۴۰، ج ۱۳، ص ۳۵۶] بنابراین تا زمانی‌که زوجه مہیای استمتاع نبوده و استحقاق تسلیم و قبض مهر را نداشته باشد؛ به جهت عدم تمکن از تصرف، زکات بر او واجب نخواهد بود، اما در صورتی که استحقاق تسلیم مهر را داشته و آن را قبض نموده باشد؛ چنان‌که در بحث اشتراط تمکن از تصرف در وجوب زکات گذشت، صرف مقبوض مالک بودن مال برای وجوب زکات کافی نیست؛ بلکه استیلای بر تصرف ملاک حکم است؛ و لو در بخشی از سال در قبض او نبوده و متمکن از تصرف بالفعل نباشد؛ از این رو در مال مرهون نیز ممکن است مرتهن رضایت دهد به این‌که آن مال نزد راهن و در قبض او باشد، اما این قبض موجب تسلط او بر تصرف و وجوب زکات نمی‌شود؛ بنابراین مدار حکم در مهر نیز قدرت و استیلای بر تصرف بوده و صرف قبض مهر از طرف زوجه کافی نیست؛ بلکه تمکن از تصرف او برای وجوب زکات لازم است. لذا این‌که در عبارت علامه آمده است: «در صورتی که زوجه مهر را قبض کرده باشد یا متمکن از تصرف در آن باشد، سال قمری از همان زمان لحاظ می‌شود» لازم است قبض و تمکن با حرف «و» برهم عطف شود و قبض به تنهایی کفایت نخواهد کرد. از سوی دیگر تزلزل مالکیت زوجه بر مهر و این‌که هر زمان طلاق قبل از دخول اتفاق بیافتد زوج حق رجوع به نصف مهر دارد می‌تواند نقص ملکیت محسوب گردد؛ چنان‌که فقها تعلق حق غیر و جواز رجوع او را در موارد بسیاری موجب نقص ملکیت دانسته‌اند [۶، ص ۳۳؛ ۲۲، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ۲۹، ج ۳، ص ۱۵۶؛ ۴۵، ج ۱۳، ص ۷۹]؛ بنابراین می‌توان گفت که زکات تنها به عین تعلق دارد و وقتی که آن عین متعلق حق غیر شد، تعلق زکات بدان غیرممکن خواهد شد؛ زیرا متعلق زکات بودن مال و تعلق حق غیر به آن که ممکن است

ملک او گردد، با یکدیگر منافات دارد؛ بنابراین ادله‌ی زکات تنها شامل ملک طلق بوده و از مهر که هنوز استقرار نیافته و حق زوج بدان تعلق گرفته انصراف دارد.

هم‌چنین این‌که تزلزل ملکیت ممکن است مانع تمکن از تصرف مالک شده و به تبع آن مانع تعلق زکات شود، در عبارات فقها دیده می‌شود؛ چنان‌که شیخ انصاری در بحث وجوب زکات در غنیمت آورده است: در غنیمت سپری شدن سال قمری پس از تقسیم آن لحاظ می‌گردد؛ زیرا در صورت قول به توقف ملکیت بر تقسیم؛ چنان‌که مشهور بر این عقیده‌اند، دلیل مطلب واضح است (چون قبل از تقسیم، ملکیت حاصل نشده است) اما بنا بر قول به حصول ملکیت با حیات، به جهت عدم تمکن غانمین از تصرف و عدم استقرار ملکیت آنها قبل از تقسیم است [۶، ص ۴۰].

چنان‌که ملاحظه می‌شود شیخ انصاری در فرض حصول ملکیت با حیات، استقرار ملکیت و تمکن از تصرف را ملاک حکم قرار داده است.

علامه حلی؛ هرچند در بحث اجاره‌ی خانه و عدم استقرار مالکیت موجر بر اجرت و کیفیت تعلق حکم زکات بدان آورده است: اگر مالک خانه‌ی خود را به مدت دو سال به اجرت ۴۰۰ درهم اجاره داده و آن را قبض کند، در پایان سال اول، زکات تمام آن مال بر او واجب می‌شود؛ اگرچه به واسطه‌ی از بین رفتن خانه، مال اخذ شده در معرض تشطیر و قسمت شدن بین طرفین بوده؛ چراکه ملکیت تام در تمام مال برای او حاصل شده است؛ لذا اگر اجرت، کنیز بوده باشد وطی او جایز بوده و این‌که به واسطه‌ی نابود شدن خانه، مالکیت موجر در معرض سقوط است موجب ضعف ملکیت نمی‌گردد [۲۸، ج ۱، ص ۳۳۲] اما در نه‌ایه افزوده است: احتمال می‌رود گفته شود که مالکیت موجر بر اجرت تدریجی بوده؛ بنابراین نصاب زکات در سال اول فقط نسبت به مقداری که مالکیت آن کامل گشته جریان می‌یابد؛ خواه اجرت دو سال باهم برابر باشد، خواه اجرت المثل در سال اول بیشتر باشد [۳۱، ج ۲، ص ۳۰۸].

افزون بر آن در خصوص حکم زکات بر عبد - بنابر قول به ملکیت او - جواز رجوع مولا به او و انتزاع مال از او، نقص ملکیت و مانع تعلق زکات دانسته شده است [۶، ص ۳۳؛ ۲۲، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ۲۹، ج ۳، ص ۱۵۶].

نتیجه

از تتبع در ادله و عبارات فقها در خصوص مسأله‌ی اعتبار عدم تزلزل ملکیت در وجوب

زکات به دست می‌آید که عدم تزلزل ملکیت در عبارات فقها مفهومی غیر از تمامیت ملک و تمکن از تصرف بوده؛ چراکه تعبیر به تزلزل ملکیت تنها در صورتی صحیح است که مالکیت فرد به طور کامل حاصل شده و در عین حال حق غیر نیز بالفعل بدان تعلق گرفته باشد، که به دلیل آن، زوال ملکیت او از آن مال وجود داشته باشد. حال در خصوص اعتبار تزلزل ملکیت در حکم زکات می‌گوییم: از آنجا که آیات و روایات خالی از عنوان تزلزل ملکیت است، برای تبیین مسأله بایستی ادله‌ی وجوب زکات و روایات خصوص اعتبار تمکن از تصرف مالک مورد تحلیل قرار گیرد؛ از این رو در مواردی که تزلزل ملکیت، مانع تمکن مالک از تصرف شود؛ به دلیل ممنوع بودن مالک از تصرف، زکات بر او واجب نخواهد بود، اما در مواردی که مالک مجاز به انواع تصرفات است؛ در صورتی که تصرفات او موجب عدم جواز رجوع مالک سابق گردد، زکات بر او واجب خواهد بود، اما در غیر این صورت، افزون بر جواز تصرفات مالک، بایستی اطمینان به عدم زوال مالکیت او از آن مال را نیز در وجوب زکات دخیل دانست.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. آشتیانی، محمد حسن بن جعفر (۱۴۲۶ق). کتاب الزکاة، قم، انتشارات زهیر- کنگره.
- [۳]. ابن ادریس، محمد بن احمد (۱۴۱۸ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، موسسه‌ی نشر اسلامی.
- [۴]. ابن حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸ق). الوسیلة إلى نیل الفضیلة، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی.
- [۵]. ابن زهره، حمزة بن علی (۱۴۱۷ق). غنیة النزوع إلى علمی الاصول و الفروع، قم، مؤسسه‌ی امام صادق(ع).
- [۶]. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق). کتاب الزکاة، قم، کنگره‌ی جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- [۷]. _____ (۱۴۱۵ق). کتاب المکاسب، قم، کنگره‌ی جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- [۸]. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۹]. بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل (۱۴۲۴ق). مصابیح الظلام، قم، مؤسسه‌ی العلامة المجدد الوحید البهبهانی.
- [۱۰]. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه‌ی آل‌البتیت(ع).
- [۱۱]. حسینی میلانی، سیدمحمد هادی (۱۳۹۵ق). محاضرات فی فقه الامامیة - کتاب الزکاة، مشهد، مؤسسه‌ی چاپ و نشر دانشگاه فردوسی.

- [۱۲]. حکیم، محسن (۱۴۱۶ق). مستمسک العروة الوثقی، قم، مؤسسة دار التفسیر.
- [۱۳]. خمینی(امام)، سید روح‌الله (۱۴۲۱ق). کتاب البیع، تهران، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- [۱۴]. — (۱۴۲۲ق). العروة الوثقی مع تعالیق الإمام الخمينی، تهران، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- [۱۵]. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوی، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوی.
- [۱۶]. روحانی، سید محمد (۱۴۱۸ق). المرتقی إلى الفقه الأرقی - کتاب الزکاة، تهران، مؤسسة الجلیل للتحقیقات الثقافية(دار الجلی).
- [۱۷]. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۲ق). البیان، قم، انتشارات محقق.
- [۱۸]. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ق). الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، قم، کتابفروشی داوری.
- [۱۹]. — (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه‌ی المعارف الإسلامية.
- [۲۰]. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر (۱۴۰۴ق). جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- [۲۱]. طباطبایی، علی بن محمد علی (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل، قم، مؤسسه‌ی آل‌البيت(ع).
- [۲۲]. طوسی، محمد بن حسن (۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامية، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
- [۲۳]. — (۳۹۰ق). الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، تهران، دار الکتب الإسلامية.
- [۲۴]. — (۱۴۱۸ق). تهذيب الاحكام، تهران، دار الکتب الإسلامية.
- [۲۵]. عاملی غروی، جواد بن محمد (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة(ط-الحدیثة)، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۶]. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۴۱۵ق). تعلیقة استدلالیة علی العروة الوثقی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۷]. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق). منتهی‌المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية.
- [۲۸]. — (۱۴۱۳ق). قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۹]. — (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۳۰]. — (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه‌ی آل‌البيت(ع).
- [۳۱]. — (۱۴۱۹ق). نهاية الأحكام فی معرفة الأحكام، مؤسسه آل‌البيت(ع).
- [۳۲]. — (۱۴۲۰ق). تحریر الاحكام الشرعية علی مذهب الامامية، قم، مؤسسه‌ی امام صادق(ع).
- [۳۳]. فاضل لنکرانی، محمد (?). العروة الوثقی مع تعلیقات الفاضل، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع).

- [۳۴]. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (؟). *مفاتیح الشرائع*، قم، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی.
- [۳۵]. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
- [۳۶]. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۷ق). *المعتبر فی شرح المختصر*، قم، مؤسسه سید الشهداء (ع).
- [۳۷]. ——— (۱۴۰۸ق). *شرایع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- [۳۸]. ——— (۱۴۱۸ق). *المختصر النافع فی فقه الإمامیة*، قم، مؤسسه مطبوعات دینی.
- [۳۹]. محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن (۱۲۴۷ق). *ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد*، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
- [۴۰]. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
- [۴۱]. منتظری، حسینعلی (؟). *العروة الوثقی مع تعلیقات المنتظری*، بی جا، بی نا.
- [۴۲]. موسوی عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۱ق). *مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام*، بیروت، مؤسسه آل البيت (ع).
- [۴۳]. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۴۲۷ق). *رسائل المیرزا القمی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی خراسان.
- [۴۴]. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ق). *مستند الشیعة فی أحكام الشریعة*، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
- [۴۵]. همدانی، رضا (۱۴۱۶ق). *مصباح الفقیه*، قم، مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی.
- [۴۶]. یزدی، سیدمحمد کاظم بن عبدالعظیم (۱۴۰۹ق). *العروة الوثقی*، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
- [۴۷]. ——— (۱۴۱۹ق). *العروة الوثقی (المحشی)*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۴۸]. ——— (۱۴۲۱ق)، *حاشیة المكاسب*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.